Kh\_Osool\_SMJS\_980909

بسم الله الرحمن الرحیم

۹ آذر ۹۸

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

مبحث لا ضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد حدیث منع فضل ماء و ارتباطش با لا ضرر ولا ضرار که در ذیلش ذکر شده صحبت می‌کردیم.

آقای سیستانی در تقریراتشان این مطلب را متعرض شدند که بعضی‌ها به استدلالاتی گفتند این لا ضرر ولا ضرار نمی‌تواند ذیل این روایت باشد. در کلام پیامبر صلوات الله علیه که وجه دوم اختصاصی‌اش این بود که لا ضرار ولا ضرار هم موضوعاً هم حکماً متفاوت هست با این مورد. مورد نه موضوعاً داخل در لا ضرر هست نه حکماً. موضوعاً چون منع فضل ماء از باب عدم النفع است نه اضرار. حکماً هم اینجا قطعاً مستحب است و منع فضل ماء مکروه است. حکم تحریمی و الزامی نیست. در حالی که لا ضرر ولا ضرار حکمش حکم الزامی است.

آقای سیستانی در مقام پاسخ به این وجه بر آمدند. یک سری نکاتی را ذکر کردند که به هر دو جهت ناظر هست. من جمله فرموده بودند که از کلمات شیخ در خلاف یا کلمات بعضی از عامه استفاده می‌شود که نسبت به آب دیگران حق دارند که خودشان و ماشیه‌شان از آب استفاده کنند. بنابراین اینجا فضل ماء منع کردنش حرام هست و مصداق اضرار هم هست.

در جلسة قبل عرض کردیم آن چیزی که در این روایت حدیث منع فضل ماء باید به لا ضرر تعلیل بشود قدر مسلّمش قسمت دوم روایت است. قسمت اوّل به لا ضرر ولا ضرار تعلیل شده یا نشده آن خیلی روشن نیست. قسمت دوم روایت:

إنّه لا یمنع فضل ماءٍ لیمنع به فضل کلاءٍ.

اشکالی که اینجا وجود دارد این است که فضل ماء را منع کنیم چون فضل کلاء باقی بماند. این بحث ما نحن فیه اگر قرار باشد نسبت به فضل ماء حق داشته باشد دیگر حالا چه لیمنع به فضل کلاء باشد چه نباشد به طور مطلق منع فضل ماء اشکال دارد. این مفهومش این است که اگر نه به خاطر لیمنع به فضل کلاء نباشد، اصلاً فضل کلائی وجود نداشته باشد. جایی نیست که وجود دارد منع فضل ماء اشکال ندارد. لا اقل نسبت به این موضوع سکوت دارد. بنابراین آن مطلبی که ایشان دارند تعلیل این روایت نیست.

اگر به آن قسمت اوّل روایت هم بخواهیم بزنیم، قضا رسول الله صلی الله علیه وآله و این اهل المدینة فی مشارب النخیل أنّه لا یمنع نقع البئر. آن قطعه در مورد این هست که زیادی آب را برای آبیاری نخل حق ندارید منع کنید. بحثی که آقای سیستانی مطرح کرده بودند آن بحث در مورد منع از شرب خود شخص و ماشیة شخص هست. اما اینکه از آب بخواهد برای مزرعه‌اش، برای درختانش استفاده کند آن بحث دیگر است. آن را کأنّ خود شیخ هم ظاهراً. یک نادری بود، یک بندة خدای خیلی خاصی را آنجا، خربوذ.

ومن الناس من قال یجب علیه بذله بلا عوض لشرب الماء ولسغی الضرب چیزش را ذکر نکرده بود. فتوای خیلی شاذ شاید باشد. علی ای تقدیر نه ذیل روایت را با آن فتوای شیخ طوسی در خلاف می‌شود توجیه کرد نه صدر روایت را. لا ضرر ولا ضرار را به هر کدام مرتبط بکنیم این فتوای شیخ طوسی اینجور ذکر کردنش ارتباطی نداشته.

شاگرد: می‌فرمودید فضل ماء در جایی است که ؟؟؟ ۶:۴۳ فضل کلاء این ؟؟؟ فرمودید.

استاد: بله. شما کلام خلاف را آوردید. اگر گفتید که این مضمون این روایت کأنّ در خلاف هم به آن فتوا داده شده.

شاگرد: یعنی مستحب بودنش از مسلّمات

استاد: نیست و اینجا امثال اینها.

این ربطی به کلام خلاف ندارد. کلام خلاف از زاویة دیگر است. انهار کبار که به اینجا اصلاً ربطی ندارد. یک بحث دیگر است. انهار کبار در بحث این است که آب خوردن و وضو گرفتن. اما ماشیه ازش استفاده کردن آن خیلی بحث انهار کبار مطرح نیست. اینکه هیچی.

عبارت‌های خلاف را که مطرح فرمودند، عبارت‌های خلاف را جایش نبود اینجا بحثش را بیاورند.

شاگرد: محل بحثش کجاست؟ چاه‌های خصوصی است؟

استاد: آقای سیستانی می‌فرمایند هم چاه‌های خصوصی، هم چاه‌هایی که مباح هست هیچ یک از این چاه‌ها حق منع ندارند. این را بعد.

یک نکتة دیگری هم که در این بحث بود که بحثش را نیمه‌کاره گذاشتیم که بعداً در موردش صحبت کنیم این است که این بحث روایات خاصه دارد که منع فضل ماء. خود آن روایات را باید بررسی کرد دید که واقعاً جمع بین آن روایات چی اقتضاء می‌کند برای منع، اگر سیرة عقلایی هم اینجا تصویر بکنیم، این سیرة عقلاء را با لا یحل لإمرءٍ مسلم بتیب نفسه نباید رادع قرار بدهیم. روایت‌های خصوص فضل ماء را، آن روایات را بررسی کنید. اگر از آن روایات استفاده بشود که نه جایز است، آن روایات رادع است. روایات خیلی روشن‌تر از لا یحل لإمرءٍ مسلم هست که عرض کردم اصلاً هیچ جا ندارد کسی اصلاً توهم کند که اینها رادع هست با آن بیانی که جلسة قبل عرض کردم.

آقای سیستانی دو تا بیان دیگر اینجا ذکر می‌کنند. شاید هر دو بیانش را بخواهند. ظاهراً هر دو بیانش را در مورد وجه دوم دارند پیاده می‌کنند، جهت دوم.

جهت دوم این بود که گفته بودند نهی در مورد حدیث، نهی تنزیهی است، لا ضرر ولا ضرار الزامی است. بنابراین لا ضرر ولا ضرار نمی‌تواند توجیه نهی تنزیهی از منع فضل ماء باشد.

دو اشکال دیگر هست. یک اشکال اینکه آن که برای ما مسلم هست این است که لاضرر ولا ضرار در روایت‌های دیگر به مفهوم الزامی به کار رفته. مجرد اینکه در روایت‌های دیگر الزامی باشد لازمه‌اش این نیست که در این روایت هم الزامی باشد. ما می‌گوییم لاضرر ولا ضرار در این روایت تنزیهی است. بنابراین لا ضرر ولا ضرار دو مفاد دارد. در دو مستوی معنا می‌شود. یک مستوای اخلاقی هست که این حدیث منع فضل ماء ناظر به آن مستوای حدیث هست. یک مستوای الزامی دارد که حدیث ثمره ناظر به آن مستوی هست.

اینجا یک نکته‌ای به ذهن می‌رسد، آن این است که فرض این است که منع فضل ماء را استحبابی گرفتیم، یعنی نهی‌اش را کراهی و تنزیهی گرفتیم. به تناسب آن لا ضرر را هم گفتیم مکروه است. لا ضرر یک حکم عام است. حکمی که اختصاص به آن مورد که ندارد. ایشان می‌گوید لا ضرر در حدیث سمره حکم تحریمی است. لا ضرر در حدیث منع فضل ماء تنزیهی است. لا ضرر چه خصوصیتی این مورد دارد که اینجا تنزیهی شده، اختصاص به این مورد هم ندارد. اصلاً تفاوتشان چی است؟ داستان سمره ماجرا چی بود؟ در داستان سمره، سمره مدعی بود که من مالک نخلم هستم. استفادة از نخل من اقتضاء می‌کند که بتوانم از نخلم استفاده کنم. ولو استفاده از نخل منشاء بشود که دیگری به ضرر بیفتد. دیگری متضرر بشود استفاده از نخل من برای من مجاز هست. تمسکاً به کأنّ الناس مسلطون علی اموالهم. عین همین هم اینجاست دیگر. اینجا هم طرف می‌گوید که من می‌توانم از آبم استفاده کنم. آب ملک من است. من می‌توانم اجازه ندهم که دیگری از ملک من استفاده کند ولو این باعث بشود که دیگری نتواند از آن کلائی که ملکش هست استفادة درستش را بکند. آن هم عین همان است. اینها چه فارقی بین اینها هست که آن جا کراهی شد اینجا.

شاگرد: سمره تصرف می‌کرد اینکه

استاد: تصرف نمی‌کرد. مسیرش تصرّف چیز نمی‌کرد.

شاگرد: غیر اذن وارد خانة آن می‌شد.

استاد: نه مسیر ملک خودش بود. مسیر مشترک بود.

شاگرد: وقتی می‌رسید خانة مردم را نگاه می‌کرد

استاد: نه آن به هر حال معبر بود. آنها باید خودشان را بپوشانند.

شاگرد: پیغمبر می‌توانست بگوید یک حائطی بکشد.

استاد: نخلش که ملکش بوده. از خود زمین دیگری که رد نمی‌شده.

شاگرد: مگر فی حائط انصاری نبوده؟

استاد: ولو حائط انصاری باشد آن مسیر به دلیل اینکه مسیر حائط هست نسبت به این مسیر که حق دارد. فرض این است که چون آن حائط، آن نخل ملک این سمره است نسبت به مسیرش هم حق دارد، ولو حائط دیگری باشد.

شاگرد: مفروض نگیریم

استاد: مفروض همین است. حائط دیگری است. اشکال سر این نیست که چرا در این مسیر می‌روی؟ چرا اجازه نمی‌گیری. بدون اجازه. می‌گوید اخبار بده چرا بدون استیذان. نه اجازه. استیذان یعنی خبر بده. یا الله بگو. اذن به آن معنا نیست، یعنی ایذان، اعلام، بدون اعلام داری می‌روی. اگر خبر بدهی این خبر باعث می‌شود که آن طرف چیز کند. یا الله بگو که یک قدری صبر کن که آنها بروند چادرشان را سر کنند، لعلّهم در یک شرایطی هست نمی‌خواهند در آن شرایط شما آنها را ببینید امثال اینها. یک یا الله بگو صبر کن آنها بروند کنار تو بیا سر بزن به مالت. چه تفاوتی بین اینها وجود دارد. فارق بین این دو مورد چی است؟ که اینجا حکمش شد کراهی، آنجا حکمش شد تحریمی.

فرض کنید اگر لا ضرر ولا ضرار حکم خاص به مورد بود فقط خصوص منع فضل ماء، تعلیل نبود. تعلیل باید یک حکم عام باشد که بتواند تعلیل باشد. اگر حکم عام بود این حکم ممیز مواردی که این حکم تنزیهی است از مواردی که این حکم تحریمی است چی است؟ کجاها اضرار به غیر مکروه است؟ کجاها اضرار به غیر حرام است.

شاگرد: همان روش عقلایی، روایت را کنار بگذاریم. عقلائیاً بین کار سمره با بین فضل ماء هیچ فرقی نیست؟

استاد: هیچ فرقی نیست.

شاگرد: اینجا عدم النفع است.

اگر می‌خواهی بیا اذن را بگیر یا خبر بده، یا الله بگو

ضمیر کلاء که برای آن صاحب چاه که نیست کلاء عام است.

استاد: عیب ندارد، یعنی آن حق دارد.

شاگرد: ملک صاحب چاه نیست، ولی آنجا ملکش است.

استاد: نه. ملک که مهم نیست. افراد دیگر ذی حق هستند. شما می‌خواهید اجازه ندهید که از حقشان استفاده کنند. چه فرقی دارد بین این دو تا. بحث این است که چه تفاوت روشنی بین این دو مورد وجود دارد. این ضابطه باید مشخص بشود.

شاگرد: در فضل منع کلاء یک جوری عدم النفع است. یعنی نمی‌گذارد دیگران این انتفاع را ببرد.

استاد: نه فرض این است که اینجا. اینها هم عدم النفع است. نه از جهت.

شاگرد: تصرّفش در ملک خودش با مشکل مواجه می‌شود.

استاد: این هم همان است. آن تصرّفش در ملکش با مشکل مواجه می‌شود این هم تصرّفش از چیزی که نسبت به آن حق دارد با مشکل مواجه می‌شود. فرض این هست که اشخاص نسبت به این کلاء حق دارند. نمی‌توانند از این حقشان بهره‌مند بشوند.

شاگرد: این عدم النفع نیست؟

استاد: نه، هر دویش عین هم هست. یعنی هر کدامشان در داستان سمره آن انصاری از خانة خودش که مالک هست نمی‌تواند استفادة بهینه کند.

در ما نحن فیه هم آن شخصی که ممنوع از فضل ماء هست نمی‌تواند از فضل کلاء که نسبت به آن حق دارد استفاده کند.

شاگرد: این مجانی است، آن مجانی نیست.

استاد: نه، چه فرقی دارد. شدت وضعفش یکی‌اش حق است، ذی حق است یکی ملک است. چه ضابطه‌ای هست این.

شاگرد: پول داده از این خانه‌ای که خریده استفاده کند. ولی آنجا که پول نداده که استفاده کند.

استاد: حالا یک نکته اینجا ضمیمه بکنم. مفروض کلام، ایشان هم که می‌گفتند عدم النفع است، فرض این است که اینجا ضرر تصویر می‌کنیم. می‌گوییم ضرر هست و ضرر مکروهه. جواب دوم را اینجا ایشان دارند می‌دهند. یک اشکال اینجا عدم النفع در این بحث اصلاً ربطی ندارد. ایشان فرض کرده که اینجا ضرر است. می‌گوید ضرر زدن در مورد حدیث منع فضل ماء مکروه است، در مورد سمره حرام است. ضابطة ضرر مکروه از ضرر حرام چی است؟ ضرر زدن کجا مکروه است، کجا حرام است. این باید ضابطه تعیین بشود. بحث عدم النفع حرف دیگر است. جاهایی که عدم النفع هست یک بحث. یک بحث این است که ما جواب دوم را داریم پاسخ می‌دهیم. می‌گوییم اضرار به غیر در بعضی مواقع مکروه هست، و اضرار به غیر در بعضی موارد حرام است. ضابطه‌اش چی است؟

شاگرد: سمره بدون اذن صاحب حائط این حرام هست یا نه؟

استاد: حرام به چه عنوان حرام است؟ چون اضرار است. عنوانش اضرار است.

شاگرد: اگر اضرار هم نباشد حرام است. تصرّف در ملک دیگری

استاد: مسیرش مجاز است. فرض این است که اگر آن را کسی در خانه نباشد اشکالی ندارد این برود. فرض این است. مشکل این است که نمی‌گذارد آنها استفاده از خانه‌شان بکنند و الا اگر هیچ کسی، اینها مسیرهای مشترک است. این مسیرش کوچه‌طوری است. این کوچه را مشکل نیست. مشکل این است وقتی می‌خواهد از این مسیر رد شود باعث اضرار به آن صاحب حائط می‌شود. اضرار به صاحب حائط. پیغمبر می‌گوید این اضرار به صاحب حائط حرام است. حالا اگر بحث اینجوری تصویر بکنیم که حرمت تکلیفی را در نظر بگیریم. اگر بحث لا ضرر را در بحث سمره اینجوری تصویر بکنیم که لا ضرر نه بحث حرمت تکلیفی، بگوییم لا ضرر مفادش این است که حکم ینشاء منه الضرر برداشته شده. جواز استفاده از نخل یا ذی حق بودن استفاده از نخل، ذی حق بودنی که باعث بشود که دیگری متضرر بشود، این جواز برداشته می‌شود، یا این ذی حق بودن برداشته می‌شود. اینجوری باید تصویر کردن. ذی حق بودن مطلقه. سلطة مطلقه داشتن بر نخل که منشاء بشود صاحب حائط متضرر بشود این را شارع مقدس برداشته. عین همین هم در ما نحن فیه می‌آید. در بحث منع فضل ماء ذی حق بودن شخصی که آب را مالک هست، اینکه ذی حق باشد در آب به نحو مطلق به گونه‌ای که بتواند کاری بکند که اشخاص از آن کلاء دیگر استفاده نکنند. این منشاء متضرر شدن ذی حق می‌شود. یعنی صاحب ماشیه نسبت به کلاء حق دارد، وقتی شما در مال خودتان تصرّف کنید، تصرّف در مال خودتان، حق داشتن در مال خودتان، سلطة بر مال خودتان، جواز تصرّف در مال خودتان، منشاء بشود که دیگری نسبت به استفاده از مورد حقّش به ضرر بیفتد، نتواند از مورد حقّش استفاده کند شارع مقدس او را باید برداشته باشد. یعنی آن مفادی که در لا ضرر باعث می‌شود که سمره را منع کند از استفاده از نخلش. حالا چه مفادش، مفاد حکم تکلیفی بگیرید، اضرار را حرام بدانید، چه به آن بیانی که می‌گویند حکمٌ ینشاء منه الضرر، هر جور تصویر بکنید عین همان هم در ما نحن فیه می‌آید. فرقی ندارد که.

شاگرد: مسئلة سمره بیشتر محرم و نامحرم است. مسئلة اینکه نتواند از ملکش استفاده کند.

استاد: همان محرم و نامحرم همان می‌شود. نمی‌تواند.

شاگرد: عدم النفع ندارد

استاد: نه. توجه بفرمایید، بحث ما این هست که به چه اعتباری اینجاها ضرر صدق می‌کند؟ به اعتبار اینکه کسی را نگذاریم از ملکش استفاده بکند به او ضرر زدیم. من یکی از بحث محرم و نامحرم، منهای بحث حرمت شرعی. بحث این است حریم خصوصی است. حریم خصوصی ممکن است فرض کنید این زن در آن شرایطی که هست کار حرامی هم نمی‌کند ولی لباس نامناسب پوشیده. این لباس نامناسب آبرویش می‌رود. بحث حرمت شرعی هم ممکن است نداشته باشد. اصلاً ممکن است چادر ممکن است داشته باشد.

خدا رحمت کند، مرحوم حاج شیخ حسن مامقانی در نجف ایشان از مراجع تقلید تراز اوّل بود. در هند یک راجة هندی بود جزء مقلدین حاج شیخ حسن مامقانی هند آمده بوده عیال این راجه مایل بود که با عیال مرجع تقلیدشان آشنا بشود. بدون خبر می‌آید و اتفاقاً عیال حاج شیخ حسن مامقانی مشغول جارو کردن خانه بوده و امثال اینها ازش می‌پرسد که بی بی خانه هست؟ هندی‌ها بی بی به خانم محترم بی بی تعبیر می‌کنند. بی بی خانه هست؟ او می‌گوید نه بی بی نیست. خجالت می‌کشد خودش را به عنوان خادم جا می‌زند و آن خانم می‌رود. شب که مرحوم حاج شیخ حسن مامقانی می‌آید و از این قصه مطلع می‌شود می‌گوید آره راست گفتی شما بی بی نیستی بی بی آن خانمی است که شب عروسی لباسش چند تا وصله داشت شما بی بی نیستید و اینجوری.

غرضم این نکته هست، آن خانم ممکن است برای حفظ آبرویش در خارج خانه یک شرایطی را داشته باشد، یک لباس مرتب و منظمی داشته باشد، ولی لباسی که در خانه دارد ممکن است لباس وصله‌داری باشد، لباس نامناسبی باشد امثال اینها. حق دارد به گونه‌ای زندگی کند که دیگران داخله‌اش را نبینند، یک حق انسان هست. کسی می‌آید جلوی حقش را می‌گیرد. یعنی آن حریم خصوصی او را مورد تعرّض قرار می‌دهد. و این حریم خصوصی ضرر به او می‌زند. امنیت ندارم، امنیت آبرویی ندارم وقتی دیگری می‌آید هر زمانی وقت و بی‌وقت بخواهد می‌گوید شاید در یک شرایطی باشد نخواهد در این شرایط شما او را ببینید. خیلی هم بحث حرمت شرعی آنچنانی این چیزها را نباید در نظر گرفت مفاد این روایت.

شاگرد: یک سری حق‌ها اقتضائی‌اند، یعنی به قول ایشان شما پول دادید، ملکت است. یک سری حق‌ها از این جهت که هیچ کسی کار ندارد به این کلاء شما می‌توانی استفاده کنی، یک جوری لا اقتضاء مانند است. یعنی حقی که شما مالکی، پول دادی و یک جور کأنّ یک اقتضائی دارد و دیگران اینجا نیایند مانع تو بشوند با حقوقی که صرفاً از این باب که مزاحم نداری می‌توانی اینجا استفاده کنی.

استاد: نه از باب مزاحم نسبت به خود این بله. یعنی اگر کسی نسبت به خود این کلاء حق سبق داشته باشد.

شاگرد: یا کسی شرایطش را برای استفاده فراهم نکرد.

استاد: نه آن دلیل نداریم. این نکته را توجه بفرمایید که ضرر صدق می‌کند. فرض این است که ضرر را تصویر کردید. تصویر کردید حق دار بودن. حق ارفعلی باید در نظر بگیرید که ضرر باشد. حقی که الآن حق نیست که ضرر نیست.

معنایش این هست که شما ضرر زدن به غیر را باید تصویر بکنید. بگویید

شاگرد: ضرر زدن مختصری که تنزیهی باشد

استاد: ضرر مشکل قضیه این ضرر را شما باید تصویر بکنید.

شاگرد: فرق را شما قبول دارید؟

استاد: نه فرق هم ندارد. این چه جهت دارد که اقتضایی باشد. مجرد اینکه این دیگران هم در این حق دارند، حقی که الآن موضوعش نیست. یعنی هر کس سبقت به این مال بگیرد او ذی حق می‌شود. فرض این است. هرکس سبقت به این مال بگیرد. فرض این است او که سبقت نگرفته. آن هم نمی‌خواهد از آن استفاده کند. دیگران می‌توانند

شاگرد: می‌توانند مزاحم شما بشوند.

استاد: دیگران می‌توانند مزاحم بشوند. به نحو آب ندادن نمی‌توانند.

شاگرد: عرفی‌اش را دارم می‌گویم، شرعی‌اش را نمی‌گویم.

استاد: عرفی‌اش هم اینجور نیست. نه اینجور نیست. یعنی ضابطه می‌خواهد. بحث من این هست که تعیین یک معیار کجاها، یعنی مجرد، ضابطه‌اش این است که جایی که آن ملک من باشد آن تحریمی است، جایی که متعلّق حق من باشد آنجا تحریمی نیست، این ضابطه است. این چه نکته‌ای دارد که این ضابطه.

شاگرد: باید کشف بکنیم

استاد: سؤالم این است که ضابطه چی است.

دلیل بر وجود ضابطه فرض این است که شارع مقدس می‌خواهد بگوید لا ضرر ولا ضرار بعضی موارد مکروه است، بعضی موارد حرمت است. باید مورد حرمتش با مورد مکروهش تعیین بشود.

شاگرد: فی الجمله این را می‌فهمیم که یک اقبحیتی هست در مورد سمره.

استاد: اقبحیت باشد عیب ندارد. این اقبحیت در حدی هست که بتواند بردارد. اقبحیتش به اعتبار اینکه مورد سمره

مورد سمره یک نکته‌ای در موردش وجود دارد که شما اقبح هم تصور می‌کنید لجبازی‌هایی که سمره کرده بود. هی می‌گفت یک درخت دیگر باید بدهم، حاضر نمی‌شد افتاده بود در آن نکات. حالا فرض می‌کنیم

در ما نحن فیه هم فرض کنید طرف می‌گوید اگر به من یک پولی بدهید، مختصر پولی بدهی حاضرم بگذارم از این آب استفاده کنی. کأنّ فرض این است که استفادة مجانی را مانع می‌شود. ولی نه استفادة با پول و امثال اینها.

شاگرد: این به لحاظ فقهی مشخص است که صاحب درخت می‌تواند بدون اذن مالک زمین بیاید و برود.

استاد: نه فرض این است که ممر نسبت به این ممر حق دارد. ممرهایی که هست

شاگرد: درختی که وسط باغ باشد چی کار می‌کند؟

استاد: اینها مشاعات بوده. اوّلی که هست فرض کنید که کل خانه و درخت برای او بوده، آن چیز را که می‌فروشند. درختی که استثناء می‌کنند، استثنای درخت ممرّ به درخت به تبع استثناء می‌شود. یعنی یک نوع جزء مشاءات قرار می‌گیرد. الآن شما خانه‌ای که دورش محصور هست در نظر نگیرید.

شاگرد: در دهات‌ها همینجوری هست.

استاد: دستگرد یک گردو هست، این گردو مالکش کس دیگری بوده، از اوّلی. آنها چیز نمی‌کنند، کاری به کارش هم ندارند، موقع گردویش هیچ رسیدگی نمی‌خواهد. یک روز می‌آیند می‌تکانند و محصولشان را برمی‌دارند می‌برند. این هست. ولی غرضم آن جاها گردویی که مثال زدم، گردو رسیدگی نمی‌خواهد. چون رسیدگی نمی‌خواهد یک حق عرفی برای سرکشی به مال ایجاد نمی‌کند. به خلاف جاهایی درخت‌هایی که نیاز به رسیدگی دارد. باید طرف باید به درختش رسیدگی کند، خوب است، چه شکلی است، امثال اینها.

شاگرد: شاید فرقش در حرجی بودن است. عوض کردن منزل حرجش زیاد است، منتها عوض کردن کلاء و دور رفتن، طرف دورتر می‌رود جای دیگر.

استاد: عرض من این هست که اینجا باید بین مواردی که اضرار به غیر مکروه هست و مواردی که اضرار به غیر حرام است ضابطه تعیین بشود. و اینکه این ضابطه را هم خود حدیث باید افهام بکند. خارجاً نه، خود حدیث که به لا ضرر ولا ضرار تعلیل کرده باید این ضابطه را تعیین کنند. این چجوری می‌شود.

شاگرد: اگر بفرمایید کسی که ضابطه تعیین نکرده بعداً حق ندارد از لا ضرر استفاده بکند، حکم تحریمی یا تنزیهی بدهد، حرف شما قبول. ولی اینکه می‌فرمایید هیچ فرقی بین این دو تا مورد نیست، این تکه‌اش یک ذره قابل هضم نیست. آن طرفش را من قبول دارم، فرمایش شما درست است.

اگر منع فضل ماء حرام باشد همه چی درست می‌شود.

حرام باشد منطقی است.

استاد: دارید صورت مسئله را حذف می‌کنید. اگر کلام آقای سیستانی نادرست باشد دیگر ما اعتراضی به ایشان نخواهیم داشت. بله همینجور است. اگر ایشان از حرفشان دست بکشند ما هم هیچ اعتراضی به ایشان نداریم.

شاگرد: مفروض گرفتیم اینها را، بعد بحث می‌کنیم. اینها را باید حلّش کنیم.

استاد: بعد آقای سیستانی در ادامه یک نکتة دیگر را متعرّض می‌شوند، یک اشاره کنم. ایشان جواب دیگری را مطرح می‌کنند، می‌گویند ممکن است ما نهی از منع فضل ماء ولا ضرر ولا ضرار را بگوییم این لا ضرر ولا ضرار امام علیه السلام ضمیمه کرده اگر امام ضمیمه کرده باشد از باب قاعدة اخذ به شواهد کتاب و سنت باید باشد. قاعدة اخذ به شواهد کتاب و سنت ولو لا ضرر ولا ضرار الزامی است و این مورد، مورد استحبابی است و تنزیهی کفایت می‌کند همین مقدار ارتباط بین این دو تا کفایت می‌کند.

وصلّی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآل محمد

[پایان]